



# غَتِّ و سَمِينِ دَرِبَارُهُ أَفْصَحُ

جويا جهانبخش

پژوهشگر حوزه ادبیات و دین

مقالات

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي مَنَّ عَلَيْنَا بِمُحَمَّدٍ نَبِيِّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ -  
دُونَ الْأُمَمِ الْمَاضِيَةِ وَالْقُرُونِ السَّالِفَةِ

## ۱۳۰. بیاستثنای فردوسی

پروفسور فضل‌الله رضا نوشته است:

«... سواي استادِ طوس کمتر کسی در تاریخ ایران می‌شناسیم که خدمت او به فرهنگ و زبان فارسی و آموزش و پرورش در این هفتصد سال به پای شیخ شیراز برسد...» (حدیث آرزومندی، ص ۳۰).

## ۱۴۴. خاصیت آینگی

دکتر مهدی روشن ضمیر نوشته است:

«کلیات سعدی آئینه تمام‌نمای زندگی ما ایرانیان است» (دیار خویان، ص ۱۲۲).

## ۱۴۵. رئالیسم أفصح المتکلمین

سید محمدعلی جمال‌زاده در یکی از مکتوبات خویش نوشته است: «... سعدی که أفصح شُعْرای فارسی‌زبان است، گاهی در توصیف آنچه چشم می‌بیند و گوش می‌شنود و کام می‌چشد، چنان مهارت به خرج داده که گوئی قرن‌ها قبل از ایجاد سبک (به اصطلاح امروز: مکتب) رئالیسم، خدای این سبک و مکتب بوده است. الله که چه خوب گفته است:

«شمع را دید ایستاده و شاهد نشسته و می ریخته و قدح شکسته».

آیا با این همه ایجاز چشم ما دُرُست جُرئیات آن محفل را نمی‌بیند؟

آیا «بند یک نفس ای آسمان دریچه صبح / بر آفتاب که امشب خوش است با قَمَرَم / میان ما بجز این پیرهن نخواهد بود / و گر حجاب شود تا به دامنش بَدَرَم»، و در



# ح المْتَكَلِمِين

بیدرنگ استاد تاریخ دانشگاه تهران را عین صواب قلم دهند؛ لیک آیا براستی چنین است و «مردشت» گلستان سعدی، همان «مروست» نزدیک به پاریز کرمان بوده است که کاتبان بیسواد از سرِ ناشناخت و بدخوانی عبارتِ شیخ، آن را «مردشت» کرده‌اند؟ گویا نه چنین است، و «مردشت»، به جای «مروست»، بدون واو کذائی و بی‌آن‌که اُخدی واو آن را خورده باشد، در بعضی دیگر منابع مضبوط و معتبر قدیم، ثبت است.

مجدالدین محمدبن یعقوب فیروزآبادی (۷۲۹-۸۱۷ ه. ق.) که تنها سی‌و‌اند سال پس از سعدی در همان اقلیم پارس زاده شده و در شیراز بالیده و به ضبط لغوی اعتنای بسیار دارد، در القاموس المحیط، ذیل مادّه «ف ر ز»، می‌آورد:

«... فَيْرُوزِآبَادُ، و تَكَسَّرَ فَاؤُهُ: د [= بَلَد] بفارس، وَ هُ [= قَرِيه] بِهَا قُرْبَ مَرْدَشْتِ، وَ قَلْعَةُ حَصِينَةُ بِأَذْرَبِيجَانَ، وَ هُ [= قَرِيه] بِظَاهِرِ هَرَاهُ، وَ هُ [= قَرِيه] قُرْبَ مَكْرَانَ، وَ د [= بَلَد] بِالْهِنْدِ.» (القاموس المحیط، ط. مؤسسه الرساله، ص ۵۲۰).

انضمام این ضبط القاموس المحیط فیروزآبادی به آنچه در نسخه‌های قدیم گلستان آمده است، بسنده است تا ما را از خیال «مروست» باز آورد و معلوم دارد که همان «مردشت»، صحیح و مضبوط است.<sup>(۲)</sup>

دوست دانشمند ارج‌آوزم، استاد خجّة الإسلام و المسلمین علی فاضلی - دامَ إفضالُهُ -، که خود فیروزآبادی تبار است و از رهگذر بستگی‌های خاندانی، آگاهی‌های فراخ‌دامنه‌ای درباره آن اقلیم دارد، تصریح می‌کرد که «مروستیان» امروز خود، آن سرزمین را «مردشت» - بدون «و» - (و نه «مروست» - با «و»-) می‌خوانند.

لاجرم قیمتش همی بینی  
آیا مردشت کاسه کاشی می‌ساخته؟ چرا سعدی واو مرودشت را خورده و آن را مردشت کرده؟ تقصیر از سعدی است که یک ده کوچک را که خودش می‌شناخته و احتمالاً نزدیک به آن بوده<sup>(۱)</sup> در کتاب معروف خود آورده... و توقع داشته همه بتوانند درست بخوانند.

أصل شعر به نظر من چنین است:

صد به روزی کنند در مروست

لاجرم قیمتش همی بینی

این مروست امروز هم هست؛ در تواریخ ما به صورت مروث هم ضبط شده، و حرا و مروث دو آبادی مشهور است نزدیک شهر بابک و پاریز و نی‌ریز، و خود مردم، مروست نویسند. ... کاسه کاشی حدود نی‌ریز هم معروف است. خواجه علی پاریزی... هر سال چاربادار خود را می‌فرستاد و چند بار کاسه کوچک کاشی از نی‌ریز می‌آوردند، و در آن غسل می‌کرد و به مردم می‌داد. این سعدی گوینده شعر باید این آبادی گمنام را از نزدیک دیده یا شنیده باشد و محصلش را بداند که این‌طور ساده و عادی در شعرش آورده باشد. (سنگ هفت‌قلم بر مزار خواجهگان هفت‌چاه، محمدابراهیم باستانی پاریزی، ج: ۱، تهران: انتشارات به‌شتر، ۱۳۵۸ ه. ش.، ص ۵۳۵ و ۵۳۶).

استاد فقید دکتر باستانی با چنان سهولتی، «مردشت» سعدی را «مروست» کرده‌اند و سپس آن را مُسْتَدِ اَشْنَائِي شیخ شیراز با آن «آبادی گمنام» ساخته، که ای بسا بعض خوانندگان آن کتاب معروف «سعدی، یعنی: گلستان، از این پس، بی‌هیچ گفت‌وگویی، «مردشت» شعر شیخ را مُصَحِّف «مروست» ببینارند و تصحیح قیاسی و استنباط

غزل «امشب مگر به وقت نمی‌خواند این خُروس» گوی عاج را در خیم چوگان آبنوس انداختن، عین رئالیسم نیست؟ اما با چه دنیا دنیا لطف و عالم عالم زیبایی! (یاد و یادبود، باستانی پاریزی، ص ۶۱ و ۶۲).

## ۱۴۶. أَشْعَرُ شَعْرًا

روانشاد علی‌اصغر حکمت در سخنانی که در مجلس جشن هفتصدمین سال تألیف گلستان و بوستان (۱۳۱۶ ه. ش.) در دانشسرای عالی رانده است و زیر نام نکاتی چند از زندگانی سعدی در سعدی‌نامه (مجله تعلیم و تربیت، س ۷، ش ۱۱ و ۱۲، صص ۶۵۷-۶۶۷) به چاپ رسیده، از سعدی به‌عنوان کسی که «او را ... در زبان فارسی اشعر شعرا و استاد کلام شناختند» (ص ۶۵۸) یاد می‌کند و این معنی را به مثابته یکی از مسلمّات و مشهورات زمانه قلم می‌دهد.

## ۱۴۷. قَرْنِ سَعْدِي

زنده‌یاد محمدعلی فروغی گفته است:

«... مائهُ هفتم ... حقّاً باید مائهُ سعدی خوانده شود» (سعدی‌نامه، مجله تعلیم و تربیت، س ۷، ش ۱۱ و ۱۲، ص ۶۲۱).

## ۱۴۸. «مردشت» یا «مروست»؟

شادروان دکتر محمدابراهیم باستانی پاریزی، استاد نامی تاریخ دانشگاه تهران، سالها پیش، در یکی از مکتوبات خود، چنین نوشته است:

«... یک شعر معروف سعدی دارد: خاکِ مشرق شنیده‌ام که کنند تا به چل سال کاسه چینی صد به روزی کنند در مردشت (?)»

این خوانشِ امروزیِ «مردشت» که استاد فاضلی خاطر نشان می‌کرد، بی‌گفت‌وگویی، پیاپی تاریخی همان خوانشی است که مجدالدین فیروزآبادی در *القاموس المحیط*، و پیش از وی، سعدی، در *گلستان* خویش، به کتابت آورده‌اند: *مردشت* (نه: *مردشت*). دور نیست که «مردشت» برداشتِ منشیانه و رسمی همان واژه «مردشت» بوده باشد. در این صورت، سعدی که خود اهل محل بوده، «مردشت» را موافقِ تداولِ آنجا به کار برده است، و بعضی دیگر «مردشت» را که برداشتِ منشیانه و رسمی بوده.

بسیاری از نامها هست در تداولِ اهل محل به‌گونه‌ای غالباً اُصیل‌تر و درست‌تر به کار می‌رود و بر قلمِ منشیان و مترجمان و مترجمان به ریختی متفاوت و غالباً *تصنُّعی* و حتی *غلط*!

باری، ریختِ «مردشت» هم، خواه ریختی اُصیل و نژاده باشد، و خواه برساخته‌ای *مُتصنِّع*، به هر روی، نوپدید نیست.

اگر بر ویراستِ لیسترنج (Le Strange) و نیکلسون (Nicholson) از *فارس‌نامه‌ی ابن بلخی* اعتماد توانیم کرد<sup>(۳)</sup>، باید بپذیریم که ابن بلخی در اوایلِ سدهٔ ششم هجری، واژه «مردشت» را (با *واو*) چند بار به‌کار برده است<sup>(۴)</sup>؛ چنان‌که در *تُزَهة القلوبِ حمدالله مستوفی قزوینی* هم که البته همان لیسترنج ویراسته است، باز به شرط آن‌که صحتِ متن را مفروض داریم، «مردشت» چند بار به کار رفته<sup>(۵)</sup>.

اما این‌که زنده‌یاد استاد دکتر باستانی پاریزی، علی‌رغمِ *تَوَعُّلی* که در تاریخ و آدب داشت، «مردشت» را کنار می‌گذاشت و «مروست» می‌خواند و اشعارِ شعرِ سعدی را از شیراز و فارس، به کرمان بلکه به «پاریز» منتقل می‌ساخت!، از بابِ علاقهٔ زائدالوصفِ آن فقید است به خاکِ پاکِ سرزمینِ کرمان؛ که صد البته *مُخْلِص* هم که چندگاهی را در آن سامان گذرانیده و با آن مردمانِ شریفِ نجیبِ کویرِ دمساز بوده است، از آن تهی نیست؛ لیک، حکایتِ استاد دکتر باستانی در کرمان‌دوستی و کرمان‌اندیشی و کرمان‌بینی و کرمانی‌نگاری!، حکایتِ همان دوستِ ارجمندِ ماست که می‌گفت:





نوشته‌اند که روسو هرچه نوشته نکرده است و اینها را بدروغ بر خود بسته که خواننده پیدا کند و کتاب او به فروش برود. گفت: یقین بدان که روسو نیز هرچه کرده نوشته است؛ بشر از آن هم کثیف‌تر است! دیدم این مطلب را خود روسو هم متذکر شده و در مقدمه کتاب خود نوشته که من روز قیامت با این کتاب برابر عرش خدا حاضر می‌شوم و می‌گویم:

«خدا! من اینم؛ هرچه این توست. نه کمتر، نه بیشتر. آنای جنس مرا جمع کن تا این اعترافات را بشنوند و از خجالت سرخ شوند که یکی از آبناء جنس ایشان بدین پلیدی بوده است. ولی بگو، هر که از این بهتر بود، بیاید جلو؛ به شرط این که هرچه کرده بگوید و هیچ نپوشد. برای این که من بشر را خوب می‌شناسم. من با این همه زشتکاری از بسیاری از آنها بهترم!».

و بعد دیدم سعدی این مطلب را چه خوب تکرار<sup>(۸)</sup> کرده؛ در یک جا می‌گوید:

هیچکس بی‌دامن تر نیست، لیکن پیش خَلق باز می‌پوشند و ما بر آفتاب افکنده‌ایم  
و جای دیگر می‌فرماید:

و ما اُتْرئُ نَفْسی و ما اُزْکَیْها  
که هرچه نقل کنند از بشر در امکانست  
و باز می‌فرماید:

همه حَمَالِ عیبِ خویشتنید  
طعنه بر عیبِ مردمان مزینید<sup>(۹)</sup>  
(خاطرات استاد عبدالرحمن فرامرزی، ص ۵۲ و ۵۳).

### ۱۵۲. «گیرم پدر تو بود فاضل...»

«گیرم پدر تو بود فاضل / از فضل پدر تو را چه حاصل» را علامه علی‌اکبر دهخدا در *أمثال و حکم*، یک جا (۱۳۳۸/۳)، بی‌تصریح به نام قائل، و جای دیگر (۴۶/۱)، از قول «سعدی» درج فرموده است. زنده‌یاد محمد قاضی هم در *خاطرات یک مترجم* (ص ۳۶۴) این بیت را به سعدی نسبت داده است. شادروان دکتر سید ضیاء‌الدین سجادی در *اشعار معروف* (ص ۳۱۰) ضمن توجّه دادن به آنچه در *أمثال و حکم* و تصریح بدین که در *گلچین جهانی* (ص ۶۱۷) نیز بیت به نام سعدی ضبط نشده است،

باشد تا اندراجش در نسخه‌های قدیم به رسمیت شناخته شود؟... در «لوح محفوظ»؟! تصویر این دست‌نوشته‌ها بحمدالله در ایران موجود است و محققان وطنی خود می‌توانند بدان تصاویر فرونگرند. دسترس فرنگ‌نشینان هم به نسخه‌های «بنیاد بودمر» و «دیوان هند» و... لاُبد از دسترس ما بیشتر است.

باری، اگر کسی بخواهد از چشم‌اندازهای سبکی و محتوایی، در صحت نسبت به اصالت مجالس پنجگانه تردید کند، آن سخنی دیگرست؛ لیک نسخه‌های اُصیل و قدیم را یکسره نباید از این مجالس خالی پنداشت!

### ۱۵۰. دسته گلی که قآنی به آب داد!

«قآنی در مورد شعر خود می‌گوید:  
کتاب شعر تو قآنی ار به جوی در افتد  
ز آب یک دو قدم پیشتر رود به روانی!»  
(*دیار خوبان*، روشن ضمیر، ص ۶۱۹)<sup>(۷)</sup>؛  
و این البته ادعای ناخقی است که گویا بر سبیل تقلید و تکرار مدعای بحق شیخ اجل سعدی کرده است!! و چه تقلید آبناک و تکرار باردی!!  
سعدی فرموده است:

... زمین به تیغ بلاغت گرفته‌ای سعدی!  
سپاس دار که جُر فیض آسمانی نیست  
بدین صفت که در آفاق صیت شعر تورت  
نرفت دجله که آبش بدین روانی نیست  
(*کلیات سعدی*، ج امیرکبیر، ص ۷۰۹)

### ۱۵۱. همسخنی سعدی و روسو

زنده‌یاد عبدالرحمن فرامرزی (۱۲۹۰-۱۳۵۱ ه. ش.)، از رجال فرهنگی و سیاسی بلندآوازه عصر پهلوی، در ضمن یکی از مقالات خویش نوشته است:

«... روزی راجع به *ژان ژاک روسو* با یکی از دوستان بسیار فاضل خود صحبت می‌کردم. او فرانسه نمی‌دانست ولی چون مرد آزادمنشی بود، دوست داشت که داستانهای روسو را بشنود. به مناسبت ذکر کتاب *اعترافات* او، من گفتم که بعضی‌ها

در دوران دانشجویی، وقتی به میانه‌های روز می‌رسیدیم و گرسنگی بر تن و جانمان چیره می‌شد، کمتر وقتی بود که تابلوی «کتابخانه» را ببینیم و «کتابخانه» نخوانیم!!... در مثل مناقشه نیست!... «عشق ازین بسیار کرده‌ست و کند!».

### ۱۴۹. انتساب «مجالس پنجگانه» به شیخ شیراز

آقای دکتر محمدعلی همایون کاتوزیان در کتاب *سعدی شاعر عشق و زندگی* (ج: ۱، تهران: نشر مرکز، ۱۳۸۵ ه. ش.)، ص ۱۹۵ نوشته‌اند:

«مجالس پنجگانه پنج گفتار به زبان نثرند [!؟] در اخلاق و عرفان و تنبیه و تربیت. گاهی در انتساب این گفتارها به سعدی شک کرده‌اند فقط به دلیل آن که در نسخه‌های خیلی قدیم آثار او نیستند. اما، با این که نثر این گفتارها مانند گلستان مسجع نیست، کلام شبیه کلام سعدی‌ست، هم در کاربرد لغات و عبارات و اصطلاحات و هم در معنا و محتوای آن.»  
مُتأثفانه ایشان از کسانی که «در انتساب این گفتارها به سعدی شک کرده‌اند» بصراحت نامی نبرده و نشانی نداده‌اند؛ هر چند من گمان می‌کنم اصل این سخن را از زنده‌یاد محمدعلی فروغی گرفته باشند که نوشته است: «... این مجالس در نسخه‌های بسیار قدیم که در دسترس است وجود ندارد و ممکن است افتاده باشد» و «... به نظر ما اگر از شیخ هم باشد در منبر یا مجلسی تقریر فرموده و دیگران به نگارش در آورده‌اند» (*کلیات سعدی*، ج امیرکبیر، ص ۶۹۷ و ۶۹۸).

به هر روی، اصل مدعا و این که گفته‌اند: «مجالس پنجگانه... در نسخه‌های خیلی قدیم آثار سعدی نیستند» [کذا!]]، سخن دُرستی نیست؛ و ایشان و فروغی در این لغزش هتبازند.  
وقتی این مجالس در دست‌نوشته‌های بسیار کهنه و باهمی‌تی چون دست‌نوشته موزخ ۷۲۰ ه. ق. که در کتابخانه بنیاد بودمر (Bodemere) نگاهداری می‌شود و دست‌نوشته موزخ ۷۲۸ ه. ق. که در کتابخانه «دیوان هند» لندن محفوظ است و نسخه‌های متعدّد دیگر، آمده، دیگر باید کجا آمده



بیان داشته است که: «بیت مورد بحث... از او [= سعدی] نیست و به نام او معروف شده...».

### ۱۵۳. آیا سعدی شاعر عصر سامانی را تضمین کرده است؟

از ابوظَیْبِ سرخسی، سراینده روزگار سامانیان، در منابع، گویا بیش از سه بیت نقل نشده است؛ و آن سه بیت اینهاست:

ای پادشاه روی زمین! دور از آن تُست  
اندیشه تَقَلُّبِ دوران کُن این زمان  
بیخی نشان که دولت باقیمت برده  
کاین باغ عمرگاه بهارست و گه خزان  
چون کام جاودان مُتَصَوِّر نمی شود  
خُرَم کسی که زنده کُند نام جاودان

(شاعران همعصر رودکی، ص ۵۲).

نکته بسیار تأمل برانگیز آن است که این هر سه بیت، با دگرسانی بسیار جزئی، در ضمن قصیده‌ای معروف از سعدی، به آغاز «این منتهی بر اهل زمین بود از آسمان / وین رحمت خدای جهان بود بر جهان»، آمده است. (سنج: همان، ص ۳۴۶ و ۳۴۷).

آیا شیخ شیراز بیهی ابوظَیْبِ سرخسی را در ضمن چکامه خویش تضمین فرموده است؟... آیا از بُن، براستی آن سه بیت یادگار روزگار سامانیان و به آئین و هنجار سخن شَخَنُورِ آن روزگاران است؟... فَتَأْمَلْ تَأْمَلًا جَيِّدًا.

### ۱۵۴. پیشینه حق‌گویی دلیرانه سعدی

سعدی نیز چونان بسیاری از دیگر سراینندگان قدیم، سروده‌هایی در ستایش اربابِ قُدْرَت دارد؛ لیک ستایش‌های او، با آن بیشترین دیگر سراینندگان ستایشگر در کَم و کیف تَفَاوُت‌هایی دارد که نظر شماری از ناقدان ادبی را به خود جلب کرده است. بیشترین، بر آن‌اند که عَصْرِ بَرَجَسْتَه و چشمگیر در مدائح سعدی، رویکرد اندرزی و فضیلت‌گسترانه، و غلبه انذار بر تبشیر است، و اجتناب - یا (درست‌تر بگویم): اجتنابِ نِسی - از مُبَالَغَت‌های شایع و اغراق‌های رایج و گزافه‌سرایی‌های معمول آن

روزگاران در ستایش ممدوح. این از دیرباز مَطْمَحِ اَنْظَار بوده است که سعدی گاه با فرمانروایان مُطَلَقِ العنان به حدّتی سخن گفته است که دیگران «با بقالی و قضابی نتوانند گفت» (کَلِمَاتِ سَعْدِي، چ امیرکبیر، ص ۹۲۱)؛ و به تعبیر خودش:

نه هر کس حَق تواند گفت گُستاخ  
سخن مُلکیست سعدی را مُسَلَّم

(همان، ص ۷۳۳)

باری، بعضی معاصران، پیشرو سعدی را در طریقی که در حق گفتن با حاکمان داشت و بیدارباشی که به ایشان می‌داد، در آدب فارسی، ابوظَیْبِ سرخسی و مُنجیک ترمذی دانسته‌اند. (نگر: شاعران همعصر رودکی، ص ۵۲).

از ابوظَیْبِ سرخسی، سراینده روزگار سامانیان، - چنان که گذشت - گویا جُز سه بیت باز نمانده؛ که البته به شرط صحّت انتساب، نمودار چُنین ایستاری است از او. آن سه بیت، اینهاست:

ای پادشاه روی زمین! دور از آن تُست  
اندیشه تَقَلُّبِ دوران کُن این زمان  
بیخی نشان که دولت باقیمت برده  
کاین باغ عمرگاه بهارست و گه خزان  
چون کام جاودان مُتَصَوِّر نمی شود  
خُرَم کسی که زنده کُند نام جاودان

(همان، همان ص).

از میان اندک سروده‌های بازمانده مُنجیکِ ترمذی هم که در اوائل سده چهارم درگذشته است، سه بیت را نشانی داده‌اند که تا اندازه‌ای - و تنها تا اندازه‌ای! - «شاید» نمودار چُنین ایستاری باشد:

بسا طیب که مایه نداشت، درد فزود  
وزیر باید ملک هزارساله چه سود؟  
وزیر نو سندی کو ز راي بی معنی  
به گوش ملک تواند فگند کُری زود  
چو ملک گرشود و نشنود مُرادِ مَلِک  
دو چیز باید: دینار زرد و تیغ کبود

(همان، ص ۱۹۳)

اینک، آیا با همین شش بیت - که تازه جای لیت

و لَعَل و بوک و مگر نیز هست - ، می‌توان ادعا کرد «منجیک ... با ابوظَیْبِ سرخسی سبکی را در آدب پارسی بنیاد گذاشت که سعدی به کمال رساننده آن گردید» (همان، ص ۱۹۳)؟... بَعید می‌دانم؛ و العِلْمُ عِنْدَ اللَّهِ.

### ۱۵۵. در واپسین دم حیات، در محاصره دشمنان، با سعدی

نمونه‌ای از ژرفای تأثیر آدب فارسی در قلمرو عثمانی که آدمی را در حیرت غرقه می‌سازد، نقدِ حال «درویش پاشا» ست.

«درویش پاشا، از صدرِ اعظم‌های عثمانی، در شهر موستار در هره‌گووین به دنیا آمده و در ۱۰۱۲ [ه.ق.] در جنگی در نزدیکی بوداپست کشته شده است. او دیوان فارسی داشته است. دور مهر او، این بیت فارسی حک شده بود:

یارب! کَرَمِ تو بَحْرِ مَوَاجِ

درویش و غنی به توست مُحْتاج

در آخرین لحظات زندگی که در محاصره دشمن بوده، این بیت سعدی را خوانده است:

قضا دگر نشود گر هزار ناله و آه

ز روی شُکرو شکایت<sup>(۱)</sup> برآید از دهنی»

(زبان و آدب فارسی در قلمرو عثمانی، ریاحی، ص ۲۳۶).

### ۱۵۶. جان دادن در آغاز تدریس بوستان

«شادروان دکتر محمود طباطبائی اردکانی، استاد زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه علامه طباطبائی تهران»، یکی از نامورانی است که از نعمت «مرگ ایده‌آل» برخوردار یافته‌اند. «مرگ ایده‌آل مرگی است که هرچه زودتر تمام کند، نه مثل بعضیها که بیش از ده سال در رختخواب می‌مانند و از این سو بدان سو برمی‌گردند تا...» (دیباچه خوبان، دکتر مهدی روشن ضمیر، ص ۴۸۴).

«دکتر محمود طباطبائی هنگامی که گویا سه بیت نخستین بوستان سعدی را تدریس می‌فرمود، ناگهان قلبش از تپیدن باز ایستاد و افتاد. تمام:

خداوند بخشنده دستگیر

کریم خطابش پوزش‌پذیر



۴. نگر: *فارس نامه*، چ لیسترنج و نیکلسون، ص ۱۲۵ و ۱۲۷ و ۱۲۸ و ۱۵۳.

در *فارس نامه* ی ابن بلخی ذکر «مروست» نیز هست. آنجا در «صفت کورتهاء پارس»، از جمله، می خوانیم:

«بؤان و مروست: بؤان شهرکی است با جامع و منبر، و مروست با آن رود و میوه بوم است چنانک درختان آن مانند بیشه است و به اعمال کرمان نزدیک است و هواء آن معتدلست و آبها روان دارد و آبادانست.» (*فارس نامه*، چ لیسترنج و نیکلسون، ص ۱۲۵).

بنابر گزارش طابعان فرنگی *فارس نامه*، یکی از دستنوشتهای مورد استفاده شان به جای «مروست» در آغاز عبارت، «مرودشت» نوشته که البته خطاست.

۵. نگر: *ترجمه القلوب*، چ لیسترنج، ص ۱۲۱ و ۱۸۸ و ۲۲۴.

۶. از همین جا می توان حدس زد تصویری که از دستنوشته «گریبوی»، یعنی همان دستنوشته که پسان تر به «بنیاد بودمر» منتقل شد، در اختیار زنده یاد محمدعلی فروغی بوده است، نقص داشته و رسائل منثور آغاز آن را بروشنی به نظر آن فقید نمی رسانده است؛ والعلم عندالله.

۷. در دیوان قآنی:

کتاب شعر تو قآنی ار به جوی نهد کس

ز آب یک دو قدم پیشتر رود ز روانی!

۸. کذا.

۹. کذا فی المطبوع. در *کلیات سعدی* چاپ امیرکبیر (و ویراست محمدعلی فروغی / ص ۴۴۲)، «ولا» آمده است.

۱۰. کذا فی المطبوع. در *کلیات سعدی* (چ امیرکبیر، ص ۱۴۶):

«هرکه حمالی عیب خویشتیند

طعنه بر عیب دیگران مزیند».

۱۱. در بعض نسخه های *گلستان*، «به کفر یا به شکایت»، و در بعض نسخه ها، «به شکر یا به شکایت» ضبط شده است.

نگر: *کلیات سعدی*، چ امیرکبیر، ص ۱۸۴.

عزیزی که هرگز درش سر بتافت  
به هر در که شد هیچ عزت نیافت...»

(همان، همان ص.)

### ۱۵۷. مؤثرترین شعر

شاعر آزادیخواه و ستیهنده با خودکامگی، میرزا محمد قزخی یزدی (۱۲۶۸-۱۳۱۸ ه. ش.)، که در نوجوانی بیش از همه شاعران به سعدی شیرازی و مسعود سعد سلمان گرایش یافته بود، به گفته خودش، هیچ شعری بیش از این «رباعی» سعدی در وی اثر نکرده است:

گرد همه شهریک سر نیستراست

در پای کسی رود که درویش تر است

با این همه راستی که میزان دارد،

میل از ظرفی کند که زر بیشتر است

(شاعر لب دوخته، ص ۴).

### پینوشتها

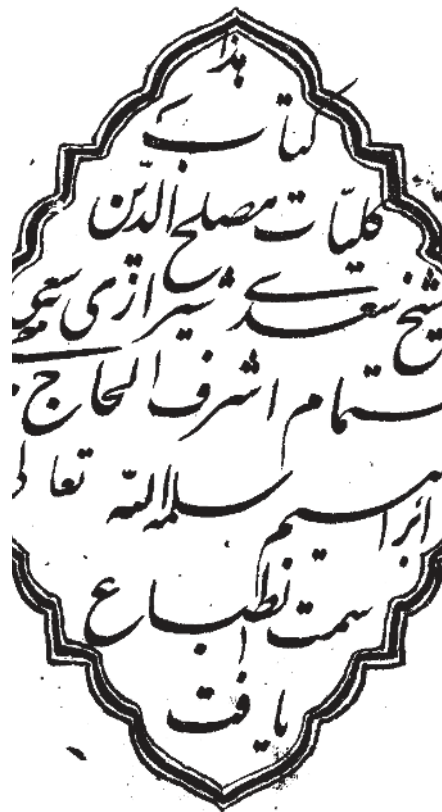
۱. منشأ این «احتمال»، آن است که استاد دکتر باستانی پاریزی «حدس» می زد که سعدی از ایلات شرق شیراز برخاسته است.

۲. این که «مروست» را نیز در بعضی منابع «مردشت» ضبط کرده اند (سنج: *ترجمه القلوب*، چ لیسترنج، ص ۱۲۲، هامش)، دور نیست که بر اثر تصویری ذهنی از همان «مردشت» فارس باشد.

۳. گمانمندی ما را درباره وثاقت متن ویراسته *فارس نامه*، علی الخصوص، اتکای بیش از اندازه طابعان آن بر منابع متأخری چون *فارس نامه ناصری*، از یک سو، و عدم کفایت دستنوشتهائی که در تصحیح چنان متن کهنه آرج آوری به دست داشته اند، از سوی دیگر، دامن می زند.

در این باره و درباره نمونه ای از پیامدهای آن، نمونه را، نگر: *سنه الزرار*، ص ۲۷۵، هامش.

پسان تر، زنده یاد علی نقی بهروزی، و ویراست دیگری را از همان متن در شیراز (اتحادیه مطبوعاتی فارس، ۱۳۴۳ ه. ش.) انتشار داد که تکیه بنیادینش بر همان چاپ کمبریج است و بیشتر خوانشی تازه از همان چاپ به دست می دهد تا تصحیحی نو؛ و



البته بعض مزایای آن را نیز ندارد. آقای دکتر رستگار فسائی نیز به چاپ دیگری اهتمام کرده اند که باز بیش و کم ادامه راه زنده یاد بهروزی به قلم تواند رفت.

درباره ضرورت بهسازی چاپ اخیر الذکر، نیز نگر: *هوای تازه*، رحیم رضازاده ملک، تهران: گلاب.

با آن که تاکنون بارها و بارها متن *فارس نامه* چاپ شده است (: آلف) چاپ کمبریج / ۱۹۲۱ م / ۱۳۳۹ ه. ق.، به کوشش لیسترنج و نیکلسون، (ب

چاپ زنده یاد سید جلال الدین طهرانی به پیوست *گاهنامه* ی ۱۳۱۳ ه. ش. / ۱۳۵۳ ه. ق.، ج) چاپ زنده یاد علی نقی بهروزی، (د) چاپ دکتر منصور

رستگار فسائی، (ه) افست چاپ کمبریج از سوی انتشارات دنیای کتاب، (و) افست چاپ کمبریج از سوی انتشارات اساطیر) و حتی به زبانهای دیگر نیز ترجمه شده (از جمله: ترجمه عربی محققانه آن به قلم استاد یوسف الهادی - که الذار الثقافیه در قاره به چاپ رسانیده -)، هنوز جای متن مصحح دقیق و پژوهشیهائی از آن، خالی است.